

Methodology and Ethics of Citation

A Critique on the Book

“*Abd-ol-Hoseyn Zarinkoub’s Lectures of Literary Criticism*”

Alireza Mohammadi Kalesar*

Abstract

Methodology of literary research in the subject of citation is in relation to research ethics. In other words, the methodological mistakes can be followed by the moral ones. This paper, in this regard, criticizes the book “*Abd-ol-Hoseyn Zarinkoub’s Lectures of Literary Criticism*” by Ahmad Khatami. One of the emphasized points in this article is the ambiguous boundary between the author’s speech and his sources. This ambiguity has various dimensions including equivalence of sources and equivalence of main concepts and terms. In other words, as elimination of the distinction between the author and sources in citations of this book, as if there was no difference between author’s view and sources, and even among sources. The result of this point is the naturalization in the definition of main concepts and terms. In the end, it is argued that the methodological mistake has had obvious moral consequences and faults.

Keywords: Methodology, Literary Criticism, Literary Theory, Citation, Professional Ethics.

* Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahr-e Kord University, Shahr-e Kord, Iran, mohammadi.alireza@sku.ac.ir

Date received: 08/07/2021, Date of acceptance: 06/11/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

روش‌شناسی و اخلاق استناد

نقد کتاب درس گفتارهای نقد ادبی عبدالحسین زرین‌کوب

علیرضا محمدی کله‌سر*

چکیده

روش‌شناسی پژوهش ادبی به‌ویژه در حوزه استناد، پیوندی ژرف با اخلاق پژوهش دارد. به‌عبارت دیگر، اشکالات روش‌شناختی می‌توانند خطاهای اخلاقی را نیز در پی داشته باشند. در مقاله حاضر، کتاب *درس گفتارهای نقد ادبی عبدالحسین زرین‌کوب* از همین منظر مورد نقد قرار گرفته است. مرز مبهم میان گفتار نویسنده و گفتار نقل‌شده از منابع این کتاب، از مهم‌ترین اشکالاتی است که در این مقاله بر آن تکیه شده است. این ابهام، ابعاد گوناگونی دارد که مهم‌ترین آنها یکسان‌انگاری منابع و یکسان‌انگاری مفاهیم و اصطلاحات تخصصی هستند. به‌عبارت دیگر، به دلیل محو تمایز میان گفتار نویسنده و منابع، استناد به منابع مختلف به شکلی است که گویی هیچ تفاوتی میان این منابع با یکدیگر، و همچنین میان دیدگاه نویسنده با آنها وجود ندارد. این امر موجب نوعی بدیهی‌انگاری در تعریف مفاهیم اصلی نیز شده است. در پایان نیز نشان داده‌ایم که این خطای روش‌شناختی پیامدها و لغزش‌های اخلاقی آشکاری نیز داشته است.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، نقد ادبی، نظریه ادبی، استناد، اخلاق حرفه‌ای.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی، عضو هیأت علمی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران،

mohammadi.alireza@sku.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۵

۱. مقدمه

استفاده از منابع برای پژوهش، و استناد به آنها را نباید به خودی خود مولفه‌ای اعتباربخش و حتی لازم برای یک پژوهش روشمند بدانیم. آنچه در این میان مهم است شیوه استنادها، چگونگی بهره‌گیری از منابع پژوهشی و مرزبندی میان پژوهشگر و منابع پژوهشی (از نظر لحن، موضوعات، پیش‌فرض‌ها، ادعاها و ...) است. هنگامی که از شیوه استناد و ارجاع سخن می‌گوییم، می‌توانیم دو تلقی ساده و پیچیده را از آن داشته باشیم؛ تلقی ساده همان است که معمولاً با عنوان شیوه‌نامه یا فرمت مقالات و نوشته‌های پژوهشی از آن یاد می‌شود. در این تلقی، روش ارجاع به معنای تمامی نکات صوری‌ای است که هنگام نوشتن پژوهش باید به آنها توجه کرد. اما تلقی دوم، استناد و ارجاع را دارای ابعادی روش‌شناختی می‌داند که با اموری چون منطق تحقیق، شیوه‌های استدلال و حتی پارادایم‌های تحقیق مرتبط است. در تلقی دوم، مشکلات استناد نتیجه اشکالاتی در سطح نگارش نیست بلکه فراتر از آن، به مبانی نظری، پیش‌فرض‌ها، استدلال‌های نادرست و سایر عناصر روش‌شناختی بازمی‌گردد.

در مقاله حاضر ضمن بحثی نظری درباره روش‌شناسی استناد، کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی عبدالحسین زرین‌کوب نوشته (با مقدمه و حواشی) احمد خاتمی* را نیز از این منظر بررسی خواهیم کرد. در این مقاله، اولاً مباحث مربوط به روش‌شناسی استناد محدود به مواردی هستند که نمونه‌های مهم آن را بتوان در کتاب یادشده یافت و ثانیاً این کتاب نیز تنها با توجه به نکته‌های روش‌شناختی در حوزه استناد، بررسی خواهد شد. اما از آن‌جا که بحث استناد و ارجاع همواره پیوندی نزدیک با حوزه اخلاق پژوهش داشته و روش‌شناسی نیز جنبه‌هایی مشترک با اخلاق پژوهش دارد، تبعات اخلاقی اشکالات روش‌شناختی این کتاب در حوزه استناد و ارجاع نیز دومین موضوع مقاله حاضر خواهد بود.

۲. مرور کتاب

ظاهراً انگیزه اصلی چاپ کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی عبدالحسین زرین‌کوب*، انتشار جزوه‌های درسی نقد ادبی زرین‌کوب در یک نیمسال تحصیلی بوده است. اما در عمل، این جزوه کمتر از ده درصد حجم کتاب را تشکیل داده و سایر مطالب کتاب، افزوده‌های احمد خاتمی است. این کتاب، چهار فصل اصلی دارد؛ فصل نخست با تکیه بر آثار

زرین‌کوب و برخی دیگر از کتاب‌ها از جمله مکتب‌های ادبی رضا سیدحسینی و تاریخ نقد جدید رنه ولک قرار است به وضعیت نقد ادبی پیش از قرن بیستم بپردازد. چنانکه خاتمی در پیشگفتار کتاب آورده است، این فصل «خلاصه‌شده کتاب نقد ادبی [زرین‌کوب] است» (خاتمی، ۱۳۹۶: ۹) در فصل دوم، ضمن مرور زندگی علمی عبدالحسین زرین‌کوب «شیوه‌ها، روش‌ها و رویکردهای نقد ادبی» (همانجا) در آثار وی معرفی شده‌اند. فصل سوم، شامل یازده جلسه از درس‌گفتارهای زرین‌کوب در سال ۱۳۶۴ همراه با پانوشته‌های مفصل احمد خاتمی است. موضوع اصلی این درس‌گفتارها تعریف و اهداف ادبیات و نقد ادبی است. آخرین و مفصل‌ترین فصل کتاب نیز گزارشی است از «تاریخ رایج‌ترین رویکردها و نظریه‌های ادبی» (همان: ۲۱۲) که در دوباره «پیش از قرن بیستم» و «قرن بیستم» ارائه شده‌اند.

۳. بررسی کتاب

یکی از مهم‌ترین وجوه روش‌شناختی استناد در پژوهش ادبی، تعیین و حفظ مرز میان پژوهش‌گر و منابعی است که وی از آنها برای نگارش پژوهش خود بهره برده است. همین نکته یکی از مشکلات مهم کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی عبدالحسین زرین‌کوب است. نویسنده کتاب در برداشت‌های خود از منابع، و همچنین بازنمایی دیدگاه‌های زرین‌کوب در مورد نقد ادبی دچار خلطی آشکار شده است که نتیجه در هم آمیختن گفته‌های پژوهش‌گر با گفته‌های سایر منابع پژوهشی است. شاید اولین نشانه این در هم آمیختگی، ابهام در مورد نام نویسنده کتاب است. اگر به نام کتاب و نویسنده بر روی جلد، حاشیه جلد، صفحات نخست و شناسنامه کتاب بنگریم نمی‌توانیم به راحتی درباره اینکه «عبدالحسین زرین‌کوب» نام نویسنده کتاب است یا بخشی از نام کتاب، تصمیم بگیریم. از سوی دیگر احمد خاتمی نام خود را به عنوان نویسنده مقدمه و حواشی کتاب بر روی جلد آورده است در حالی که بیش از نود درصد مطالب کتاب، فراهم آورده وی است و به نظر می‌رسد بر خلاف شناسنامه کتاب، وی را فراتر از حاشیه‌نویس باید نویسنده دانست. برای دوری از این آشفتگی، در نوشتار حاضر، از این کتاب با عنوان درس‌گفتارهای نقد ادبی و از احمد خاتمی نیز به مثابه نویسنده کتاب یاد خواهیم کرد.

دومین نشانه خلط یاد شده در حوزه استناد این است که حدود نیمی از کتاب هیچ ارتباطی به زرین‌کوب و درس‌گفتارهایش ندارد. حتی این مطالب را نمی‌توان «حواشی» خاتمی بر درس‌گفتارهای زرین‌کوب نیز دانست. مورد اخیر، نتیجه مورد پیشین است؛ این کتاب که به نوعی با تکیه بر نام زرین‌کوب و درس‌گفتارهای وی منتشر شده است ارتباطی اندک با این نام دارد؛ یکی از عوامل این آشفتگی نیز خلط مرز میان نویسنده و منابع است که از همان عنوان روی جلد آغاز می‌شود.

موارد یادشده اشکالاتی ظاهری هستند که هم تشخیص‌شان ساده است و هم می‌توان آن‌ها را با تغییراتی اندک رفع کرد؛ مانند تغییراتی در عنوان و شناسنامه یا حذف پاره دوم کتاب. اما مشکل استناد و درهم‌ریختگی مرزهای پژوهشگر و منابع مختلف در یک پژوهش ادبی، پیامدهایی جدی‌تر نیز دارد که اتفاقاً این کتاب نمونه‌ای کامل از آن است. وجوه مختلف خطاهای استناد را در بخش‌های بعدی از دو منظر روش‌شناختی و اخلاقی پی خواهیم گرفت.

۱.۳ وجه روش‌شناختی استناد

موضع انفعالی پژوهشگر در برابر منابع پژوهشی، از رایج‌ترین مشکلات استناد در مطالعات ادبی، به‌ویژه نزد دانشجویان و پژوهشگران تازه‌کار است. چنین پژوهش‌گری، موضعی همراستا یا هم‌سطح با منابع پژوهشی خود اختیار می‌کند و توان نگاهی فراتر از سطح منابع را ندارد. این موضع انفعالی، پیامدهایی دارد که همگی جزو آسیب‌های پژوهش‌های ادبی هستند:

الف) ناتوانی و پرهیز پژوهشگر از نگاه انتقادی به منابع: پژوهشگر منفعل با پرهیز از نگاه انتقادی، منابع پژوهشی را اغلب با نگاهی تأییدی استفاده می‌کند و مطالب و نقل‌قول‌های آنها را نیز بدیهی و درست می‌پندارد.

ب) نگاه همگن به منابع: پژوهشگر منفعل، منابع را معمولاً همگن و از یک سنخ می‌بیند و به تفاوت‌ها، اختلاف‌های نظری و حتی روابط طولی و عرضی آن‌ها بی‌توجه است. به همین دلیل، در اینگونه پژوهش‌ها از رده‌بندی مفاهیم (براساس منابع مختلف) یا حتی رده‌بندی تلویحی منابع خبری نیست.

پ) **تناقض‌های نظری:** نگاه همگن به منابع موجب می‌شود که بدون توجه به تفاوت‌های نظری میان دو منبع، دو بخش از یک پژوهش به راحتی با تکیه بر دو منبع متفاوت نوشته شود بی‌آنکه پژوهشگر از تناقض‌های نظری راه یافته به پژوهش در اثر تفاوت این منابع آگاه باشد. در اینجا چرخش نظری حاصل از تغییر منبع مورد استناد، لاجرم موجب چرخش نظری و ناآگاهانه پژوهش نیز خواهد شد.

ت) **نقش کمرنگ پژوهشگر:** از نکته پیشین می‌توان چنین نتیجه گرفت که در چنین مطالعاتی، هدایت و سکان پژوهش در اختیار منابع است نه پژوهشگر. و از آن‌جا که پژوهشگر نیز آگاهی کافی نسبت به تفاوت‌های نظری منابع ندارد، حاصل کار آشفتگی و راهیابی خطاهای روش‌شناختی به پژوهش خواهد بود. بر همین اساس، موضع انفعالی نویسنده کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی* در برابر منابع پژوهشی خود نیز موجب راهیابی خطاهایی روش‌شناختی به این کتاب شده است که آنها را در دو دسته کلی بررسی خواهیم کرد: انحصار مفاهیم و تعاریف؛ همگن‌پنداری منابع.

۱.۱.۳ انحصار مفاهیم و تعاریف

در پژوهش ادبی و برخی دیگر از حوزه‌های علوم انسانی، مفاهیم و اصطلاحات اهمیتی فراوان دارند. دلیل این اهمیت نیز گوناگونی تعاریف و تلقی‌ها از این مفاهیم و اصطلاحات است که خود برآمده از تنوع نظریه‌ها، دیدگاه‌ها، مکاتب و رویکردها است. همین گوناگونی عاملی است برای اهمیت یافتن آگاهی منتقد از تلقی‌های مختلف. یکی از نشانه‌های ضعف مبانی نظری در پژوهش ادبی، بی‌جان بودن بحث بر سر این تلقی‌ها و تعاریف و اختلافات موجود میان آنهاست. در بخش حاضر، با بررسی بی‌توجهی نویسنده *درس‌گفتارهای نقد ادبی* به تنوع تلقی‌ها را درباره دو مفهوم «ادبیات» و «نقد»، نشان خواهیم داد که این بی‌توجهی با روش‌شناسی استناد و انفعال پژوهشگر در پیوند است.

در پاره نخست کتاب، تعاریفی از نقد به دست داده شده است که بر «ارزش‌گذاری» و «قضاوت» به‌عنوان غایت نقد تأکید دارند. این نگاه هم در دو فصل اول - که ظاهراً نوشته احمد خاتمی است - دیده می‌شود و هم در فصل سوم، یعنی درس‌گفتارهای زیرین کوب. مثلاً نویسنده کتاب، وظیفه منتقد را این دانسته که «با روشی منطقی، لطایف و دقایق متن را بازجوید و نقایص و کمبودها را بر خواننده معلوم نمایند» (همان: ۱۷). همین تلقی از نقد را

در درس‌گفتارهای زرین‌کوب (فصل سوم) نیز می‌توان یافت: «نقد ادبی عبارت است از ارزیابی و شناخت میزان حسن و قبح آثار ادبی» (همان: ۱۳۷؛ همچنین ۱۲۸ و ۱۳۱ و ۱۳۶). این تلقی موجب شده با تشبیه صریح یا ضمنی منتقد به قاضی، بر ویژگی‌هایی اخلاقی هم‌چون «انصاف» (همان: ۱۶۰ و ۱۶۲) و «تزکیه» (همان: ۱۹۷) تأکید شود و مخالفان نقد هم معمولاً آنهایی دانسته شوند که «از اینکه خود یا آثارشان در معرض نقد قرار گیرد، بیمناک بوده‌اند و کوشیده‌اند تا نقد را بی‌ارزش جلوه دهند» (همان: ۱۹). البته باید گفت ارزش‌گذاری و قضاوت درباره آثار ادبی و هنری تلقی‌ای کهن از نقد است که امروز نیز پیروانی بسیار دارد و در عمل نیز بخش بزرگی از نقدهای منتشر شده، دست‌کم سویه‌ای ارزش‌گذرانانه در خود دارند. پس این تلقی به خودی خود مشکلی ندارد بلکه اشکال کار این‌جاست که در کتاب مورد بحث، این تنها تلقی و بدیهی‌ترین تلقی از نقد محسوب شده است؛ چنانکه گویی هرگاه از نقد سخن می‌رود مقصود چیزی نیست جز «تعیین نقاط قوت و ضعف اثر».

ممکن است گفته شود که نقد در این کتاب با تکیه بر نگاه زرین‌کوب تعریف شده است و نیازی به ذکر سایر تعاریف و تلقی‌ها نبوده است. باید گفت که اولاً این پاسخ به صراحت در کتاب نیامده و خواننده خود باید این نکته را دریابد. ثانیاً خاتمی این تعریف از نقد را به نظریه‌های معاصر و حتی نیمه دوم قرن بیستم نیز تعمیم داده است. مثلاً در جایی از کتاب، نویسنده هنگام بحث درباره انواع نقد (در معنای داوری و ارزش‌گذاری) خواننده را به فصل پایانی یعنی «سیری در مهمترین نظریه‌ها و رویکردهای نقد ادبی» ارجاع داده است (همان: ۱۷). باید دانست که وقتی از نظریه‌های ادبی قرن بیستم سخن می‌گوییم، باوجود تنوع بسیار این نظریه‌ها، تقریباً نمی‌توان جایی برای نقد ارزش‌گذرانانه دست‌کم در مقام بحثی نظری - یافت؛ جز در تعدادی از آنها که اغلب‌شان متعلق به نیمه اول قرن بیستم‌اند و معمولاً نگاه ارزش‌گذرانانه را نیز به‌طور تلویحی در خود دارند.

برخلاف برخی گفته‌ها که نقد ارزش‌گذرانانه را بر اساس «ذوق و پسندهای شخصی منتقد» و تحلیل‌های فارغ از داوری را متکی بر شواهد و داده‌های درون‌متنی می‌دانند (کوش، ۱۳۹۶: ۱۷۷) باید تفاوت میان این دو نوع نقد را در کارکرد و مبانی روش‌شناختی آنها جست. امروزه نقد به معنای ارزش‌گذاری و داوری درباره متن، بیشتر در برنامه‌های تلویزیونی و نشریات عمومی و غیردانشگاهی منتشر می‌شوند. این رسانه‌ها با اهداف و

مخاطبان نقدهای ارزش‌گذارانه همسو هستند. باتوجه به مخاطبان عمومی این نوع نقدها، می‌توان گفت یکی از کارکردهای آنها نیز کمک به مخاطب برای تصمیم‌گیری در مورد خرید اثر هنری و ادبی است. اما نوع دیگری از نقد نیز وجود دارد که یا چندان در پی ارزش‌گذاری اثر نیست و یا اصولاً هدف اصلی‌اش ارائه خوانش‌هایی متفاوت از متن است، نه قضاوت درباره آن. مخاطب این نقدها نیز اغلب افرادی‌اند که پس از مواجهه با متن، در پی مطالعه خوانش‌هایی از آن هستند. جهت‌گیری آشکار نظریه‌های مدرن به‌ویژه از نیمه دوم قرن بیستم، به‌سوی همین نوع نقد و جایگزینی تحلیل به‌جای داوری است. رونق این نوع نقدها در مطالعات دانشگاهی نیز از همین روست. به‌گفته بلزی، «امروزه نقد دانشگاهی بیشتر به فهم [متن]، توضیح [متن] و ارتباط دادن [اجزاء متن] علاقه‌مند است تا داوری» (بلزی، ۲۰۱۱: xii). البته برخی منتقدان (به‌ویژه در زبان فارسی) پیرو سنت قدما، نقد ادبی را مطلقاً واجد «خصلتی ارزش‌گذارانه» می‌دانند (طاهری، ۱۳۹۷: ۷۰ و ۹۰)، ولی باید دانست که این برداشت هنگامی که نقد ادبی را به نظریه‌های ادبی پیوند بزنیم چندان قابل دفاع نیست؛ ساده‌ترین دلیلش هم آنکه برخی نظریه‌ها از جمله ساختارگرایی اساساً کارکرد ارزش‌گذارانه‌ای ندارند (هرمن، ۱۳۹۱: ۶۸؛ محمدی کله‌سر، ۱۳۹۷: ۱۵۹). گفتنی است کارول در بحثی مفصل و مفید در همین باره، گزینش یک اثر برای نقد را به‌معنای نگاهی ارزش‌گذارانه به آن خواننده است (کارول، ۱۳۹۳: ۲۶-۴۸). باید توجه داشت که در این نگاه، ارزشمندی متن به این معناست که انتخابش پیشامدی و تصادفی نیست بلکه نکاتی برای تحلیل دارد، نه اینکه لزوماً اثری «والا» و «ارزشمند» است؛ آن هم در معنایی که منتقدانی همچون زرین‌کوب از این عبارات استفاده می‌کرده‌اند.

براساس این توضیحات و با نگاهی به کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی* درمی‌یابیم که در این کتاب بدون توجه به این تفاوت‌ها، یگانه‌معنای «نقد» همانی دانسته شده که هدفش داوری و ارزش‌گذاری فنی، اخلاقی، دینی و ... است. چنانکه پیشتر گفتیم، مهم‌ترین اشکال این نوع بدیهی‌پنداری مفهوم نقد این است که معنای یاد شده به‌شکلی ناآگاهانه به تمامی نظریه‌های ادبی قرن بیستم نیز تعمیم داده شده است. گویی این نظریه‌ها نیز همچون بلاغت سستی در پی به دست دادن ابزارهایی برای داوری و ارزش‌گذاری متون و آثار ادبی و هنری هستند.

«ادب» یا «ادبیات» نیز در این کتاب همان سرنوشت «نقد» را یافته است. ظاهراً تلقی عبدالحسین زرین‌کوب مورد تأیید نویسنده کتاب نیز بوده که: «ادب عبارت است از کلامی که تأثیری غیرعادی و فوق‌العاده در ذهن مستمع و خواننده باقی بگذارد» (خاتمی، ۱۳۹۶: ۱۳۷) و بر همین اساس نیز «آثار بزرگ ادبی» آثاری دانسته شده‌اند که «تعادلی سنجیده بین چهار عنصرشان [معنا، حسن تألیف، تخیل و عاطفه] وجود داشته باشد» (همان: ۱۴۴). در این جا نیز دو اشکال مهم را می‌توان دریافت. نخست اینکه این تعریف تنها یکی از تعاریف ادبیات است که مانند بسیاری از تعاریف پیشین رگه‌هایی آشکار از انسان‌گرایی لیبرال را در خود دارد (بری، ۲۰۰۹: ۱۷) و امروزه جایگاه محکم خود را در میان تعاریف ادبیات تا حد زیادی از دست داده است. دوم اینکه حتی اگر هم این تعریف همچنان هوادارانی داشته باشد مطمئناً ربطی به معنای ادبیات و «ادبی» در عبارت «نظریه ادبی»، به‌ویژه در معنای قرن بیستمی آن ندارد؛ به عبارت دیگر، نظریه‌های ادبی مدرن در دهه‌های اخیر نه تنها موضوع خود را آثار ادبی مهم نمی‌دانند بلکه حتی اصولاً موضوع انحصاری این نظریه‌ها آثار ادبی (در هر معنا و هر درجه‌ای) هم نیست. این تغییر گرایش نظریه‌ها تاحدی است که به گفته پاتریشیا وو در عمل هم شاهد کم‌رنگ شدن و حتی حذف «ادبی» از عنوان «نظریه ادبی» و حرکت نظریه به سوی نظریه‌های فرهنگی هستیم (وو، ۲۰۰۶: ۳-۸). به تعبیر ایگلتون، پس از دهه هشتاد میلادی، «مطالعات فرهنگی، پسااستعماری، قومیتی و جنسیتی، دل‌مشغولی‌های چهارگانه‌ای‌اند» که نظریه‌های ادبی «ناب» را «حذف کرده‌اند» (ایگلتون، ۱۳۹۸: ۱۳).

در کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی*، «ادبیات» در معنای متونی دانسته شده که «تأثیری غیرعادی و فوق‌العاده در ذهن مستمع و خواننده باقی بگذارد» و مهم‌تر از آن، نظریه‌های ادبی نیز شیوه‌ها و رویکردهایی برای نقد «ادبیات» در همین معنا تلقی شده‌اند. این نوع تقلیل‌گرایی در دو مفهوم «نقد» و «ادبیات»، حاصل موضع انفعالی پژوهش‌گر در برابر برخی منابع (از جمله کتاب *نقد ادبی زرین‌کوب*) است که وی را از مقایسه منابع با یک‌دیگر باز داشته است. این موضع انفعالی نویسنده موجب شده تا وی با استناد به تلقی زرین‌کوب از مفاهیم یاد شده و تعمیم آن به نظریه‌های ادبی مدرن، از خطای اشتراک لفظ غافل بماند!

۲.۱.۳ همگن‌پنداری منابع

چنان‌که پیشتر هم گفتم، یکی از پیامدهای موضع انفعالی پژوهشگران، همگن‌پنداری منابع پژوهشی و بی‌توجهی به تفاوت آنها در استنادها است. این یکی از اشکالات مهمی است که موجب شده کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی* دچار پیریشانی و خطاهای روش‌شناختی در حوزه استنادها شود. اگرچه می‌توان بخش پیشین را نیز تا حدی زائیده همین همگن‌پنداری منابع دانست ولی به دلایلی ترجیح دادم این موضوع را در بخشی جداگانه بررسی کنم؛ از جمله اینکه موضوع بخش پیشین یعنی نگاه انحصاری به مفاهیم و اصطلاحات، حاصل بی‌توجهی به اختلاف رویکردها، تلقی‌ها و حتی پارادایم‌ها در تعریف مفاهیم اصلی است، در حالی که موضوع بخش حاضر متوجه تفاوت میان نظریه‌پردازان و حتی پژوهشگران است. یکی از نمودهای مهم همگن‌پنداری منابع در این کتاب، این است که نویسنده برای بیان یک موضوع و در یک بخش خاص به چند منبع متفاوت استناد کرده ولی بی‌توجهی وی به تفاوت‌های نظری این منابع موجب پدید آمدن ناهمخوانی و حتی تناقض در مورد آن موضوع شده است. مثلاً در ابتدای فصل پایانی کتاب، نویسنده برای معرفی «مهم‌ترین جریان‌های نقد ادبی تا اوایل قرن بیستم» این جریانات را در سه دسته یا «سه شیوه نقد قدما» دسته‌بندی می‌کند: «نقد اخلاقی-فلسفی، نقد بلاغی و نقد تاریخی-زندگی‌نامه‌ای» (خاتمی، ۱۳۹۶: ۲۱۳). مثلاً در نقد بلاغی، نویسنده به‌طور متناوب به سه منبع استناد کرده است که دست‌کم یکی از آنها یعنی کتاب *راهنمای رویکردهای نقد ادبی* نوشته گورین و همکاران نگاهی متفاوت به نقد بلاغی دارد. خاتمی پیش از شروع بحث خود بیان می‌کند که «در نقد سنتی اثر مستقلاً و بالذات اهمیت چندانی ندارد و تنها زمینه‌ای است تا منتقد بتواند به اهداف خود که دستیابی به تاریخ‌زندگی، شیوه تفکر و مرام دینی، کلامی و فلسفی شاعر و نویسنده است برسد» (همان: ۲۱۳). وی با همین برداشت ظاهراً «برون‌متنی» و تعمیم آن به کل نقد سنتی، به سراغ نقد بلاغی می‌رود. ولی نکته اینجاست که اغلب توضیحات این بخش نه مربوط به نقد قدما/سنتی (پیش از قرن بیستم) است و نه برون‌متنی است. نویسنده بدون توجه به موضع قبلی خود در توصیف نقد سنتی، نقد بلاغی را به‌مثابه نوعی نقد در قرن بیستم پی می‌گیرد. این خطا نتیجه یکسان‌پنداری نگاه منابع مختلف به نقد بلاغی است.

از سوی دیگر، کتاب *راهنمای رویکردهای نقد ادبی به‌صراحت و برخلاف* پیش‌فرض خاتمی، بر وجه درون‌متنی نقد بلاغی تأکید دارد و حتی آن را با نقد نو مقایسه می‌کند (گورین و همکاران، ۱۳۸۳: ۲۸۱-۲۸۳). خاتمی بدون توجه به ناهمخوانی این نگاه با موضع اولیه خود، چنان به این کتاب استناد کرده که گویی همه اینها یک تلقی واحد از نقد بلاغی‌اند و بر نقد «ستی» (پیش از قرن بیستم) و برون‌متنی دلالت دارند. همین نکته در مورد سایر منابع مورد استفاده در بخش نقد بلاغی نیز صادق است. کوتاه سخن آن‌که نویسنده کتاب هرگاه قصد استناد به یکی از این سه منبع را داشته تلقی همان منبع بر آن سطور حاکم شده است.

همین نکته را در مورد «نقد اخلاقی-فلسفی» نیز می‌توانیم ببینیم. خاتمی این عنوان را از گورین و همکاران (۱۳۸۳) وام گرفته است و در کنار این منبع، از اسکات و الیوت (۱۳۴۸) نیز بهره برده است. اما نکته اینجاست که گورین و همکاران، و هم‌چنین خاتمی به پیروی از آنها این نقد را به‌مثابه یکی از انواع نقد سستی مورد توجه قرار داده‌اند (گورین و همکاران، ۱۳۸۳: ۴۲). این در حالی است که نگاه اسکات به این نوع نقد تفاوت‌هایی با منبع قبلی دارد که از چشم خاتمی دور مانده است: اولاً اسکات نقد اخلاقی را نه به‌عنوان نقدی سستی بلکه یکی از انواع نقد حتی در قرن بیستم می‌شمارد. ثانیاً اسکات بیش‌تر بر وجه اخلاقی و نه فلسفی تکیه دارد؛ همانطور که عنوان برگزیده‌اش برای این بخش نیز گویاست. ثالثاً اسکات بیشتر به جریان‌هایی اشاره می‌کند که بیش از «نقد»، بر «خلق» ادبیات تکیه دارند و محصول اندیشه نویسندگان و شاعران بوده‌اند. این سه تفاوت می‌تواند مشکل این بخش از کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی* را توضیح دهد. در این کتاب، بخش مربوط به نقد اخلاقی-فلسفی دو نیمه دارد که نیمه نخست آن (از ابتدا تا پایان صفحه ۲۱۴) به طور کامل مبتنی بر کتاب گورین و همکاران، و نیمه دوم (از صفحه ۲۱۵ تا پایان) مبتنی بر کتاب اسکات است. به همین دلیل، به‌جز صفحه نخست، سایر مطالب مربوط به قرن بیستم، مربوط به نقد اخلاقی (و نه فلسفی به معنای خاص آن) و هم‌چنین مربوط به هدف ادبیات (به معنای خلق آثار ادبی) است. این در حالی است که نویسنده کتاب، از ابتدا این بخش را به‌عنوان یکی از انواع نقدهای سستی پیش از قرن بیستم آورده بود. دلیل این ناهمخوانی، انفعال نویسنده در برابر کتاب اسکات و هم‌چنین استادهای غیروشمند وی به دو کتاب، بدون توجه به تفاوت آنهاست. در نتیجه این خطا، اغلب مطالب این بخش ربطی به عنوان و هدف آن (نقد پیش از قرن بیستم) ندارند.

دومین نمود بی‌توجهی به اختلاف منابع در کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی، تقسیم‌بندی‌های آن است. بسیاری از دسته‌بندی‌های این کتاب با استناد به منابع مختلف و با چشم‌پوشی از اختلاف آنها ارائه شده‌اند. در نتیجه، انواع خطاهای روش‌شناختی (هم‌چون چندگانگی معیار یا حتی مشخص نبودن معیار دسته‌بندی) به کتاب راه یافته است. مثلاً دومین فصل کتاب که به مرور و معرفی «دیدگاه‌های استاد زرین‌کوب درباره بعضی از روش‌ها و رویکردهای نقد ادبی» پرداخته، شامل بیش از سی «نوع» نقد است که زرین‌کوب در کتاب‌های مختلف و با اهداف و معیارهای مختلف ارائه نموده است. به عبارت دیگر، این نقدها، همگی در یک کتاب و به‌مثابه انواع مختلف نقد نیامده‌اند بلکه زرین‌کوب آن‌ها را به بهانه‌های مختلف، در زمان‌های مختلف و هر چند دسته را در کتاب یا فصلی جداگانه و با تکیه به معیاری جداگانه ارائه کرده است. این در حالی است که خاتمی تمامی این انواع را بدون اشاره به تفاوت میان زمینه‌های دسته‌بندی آنها، به صورت همگن و با معیار «ترتیب حروف الفبا» (خاتمی، ۱۳۹۶: ۹) ارائه کرده است. نتیجه چنین کاری چیزی نیست جز آشفتگی، همپوشانی و تکرارهای فراوان. مثلاً وقتی می‌گوییم روش و رویکرد زرین‌کوب در نقد ادبی عبارتند از «نقد اجتماعی»، «نقد ادبیات نمایشی» و «نقد ذوقی»، روشن است که به نسبت میان اینها توجه نداشته‌ایم. این در حالی است که زرین‌کوب هر یک از اینها را با معیاری متفاوت و هم‌عرض گونه‌هایی متفاوت از نقد قرار داده است. خلاصه آنکه خاتمی بدون توجه به نسبت میان منابع (حتی منابع مختلف از یک نویسنده هم‌چون زرین‌کوب) ترجیح داده است تمامی این انواع و گونه‌ها را پشت سر هم و «به ترتیب حروف الفبا» به خواننده معرفی کند. پژوهشی که در پی معرفی دیدگاه‌ها و اندیشه‌های یک متفکر است باید توان ارائه دسته‌بندی‌های نو و هدفمند را داشته باشد؛ چیزی که این کتاب فاقد آن بوده است.

همین نکته را در تقسیم‌بندی «نظریه‌های ادبی قرن بیستم» نیز می‌بینیم. هریک از این اقسام از کتاب‌های مختلف به‌ویژه درسنامه‌های نظریه ادبی و دانشنامه‌هایی چون دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر گرفته شده‌اند. ولی در اینجا نیز تفاوت معیارهای تقسیم‌بندی منابع و هم‌چنین نسبت میان این نظریه‌ها فراموش شده است. از همین روست که در دسته‌بندی خاتمی، نام‌هایی مانند نقد مارکسیستی-ماتریالیستی، نقد اجتماعی و نقد جامعه‌شناختی در کنار یک‌دیگر قرار می‌گیرند. حال اگر نگاهی به منابع همین سه بخش بیندازیم درمی‌یابیم که هر یک از اینها جزو دسته‌بندی‌های کتابی خاص بوده‌اند. مثلاً «نقد اجتماعی»، عنوان

یکی از بخش‌های دو کتاب *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر و نقد ادبی در قرن بیستم* است و «نقد جامعه‌شناختی» نیز عنوان یکی از بخش‌های دو کتاب *راهنمای رویکردهای نقد ادبی و دیدگاه‌های نقد ادبی*. در اینجا توجه به چند نکته ضروری است: اولاً اغلب مطالب این دو بخش در کتاب خاتمی برگرفته یا رونویسی شده از منابع خود هستند؛ یعنی نویسنده کتاب در فراهم آوردن این دو بخش کاملاً به منابع یاد شده متکی بوده است. ثانیاً در دو منبع نخست، بخشی با عنوان «نقد جامعه‌شناختی»، و در دو منبع دوم نیز بخشی با عنوان «نقد اجتماعی» وجود ندارد. احتمالاً دلیل این امر این بوده است که در تمامی این کتاب‌ها، وجود یکی از این دو بخش، ما را از بخش دیگر بی‌نیاز می‌کرده است. اما نویسنده کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی* بدون در نظر داشتن تفاوت معیارهای هر یک از این منابع برای دسته‌بندی نظریه‌ها، با تکیه بر عنوان فصل‌ها و بدون تلاش برای ارائه دسته‌بندی جدید، هر دو دسته را به‌طور کامل در کتاب خود جای داده است. روشن است که وقتی پای نقد مارکسیستی نیز به‌عنوان یکی دیگر از بخش‌های کتاب به میان باز می‌شود آشفتگی و همپوشانی مطالب دوچندان خواهد شد؛ مخصوصاً با توجه به این نکته که نقد جامعه‌شناختی از دیدگاه گورین و همکاران، نقد مارکسیستی را نیز در بر دارد و از نظر موران هم «یک شیوه نقد با رویکرد اجتماعی» است (موران، ۱۳۸۹: ۹۸) و چنان با نقد جامعه‌شناختی در آمیخته که گاه «تفکیک آنها به دشواری ممکن می‌شود» (موران، ۱۳۸۹: ۹۷).

۴. وجه اخلاقی استناد

تمامی آنچه در مورد خطاهای روش‌شناختی استناد گفتم، در تمامی پژوهش‌ها آسیب‌هایی جدی به همراه دارد ولی این سخنان در مورد کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی* در صورتی رواست که کتاب را نوشته شخص «نویسنده» بدانیم. با دقت در این کتاب و مقایسه دقیق آن با منابع می‌توان دریافت که بخش بزرگی از آن، رونویسی کامل از سایر منابع است. از آن‌جا که اغلب این رونویسی‌ها نشانی از خود بر جای نگذاشته‌اند یا نشانه‌هایی گمراه‌کننده دارند، به راحتی نمی‌توان مرز میان نوشته‌های نویسنده و مطالب برگرفته از منابع را تشخیص داد. این خطایی است که ظاهری روش‌شناختی و اصلی اخلاقی دارد. قضاوت قطعی درباره اینکه آیا تمامی این رونویسی‌ها و استنادهای جعلی را باید زیر عنوان انتحال

قرار داد یا نه، موضوع مقاله حاضر نیست ولی برای روشن شدن مطلب، نمونه‌هایی از انواع این رونویسی‌ها را در این بخش معرفی خواهم کرد. اما پیش از آن به دو نکته باید توجه کنیم: نخست اینکه اغلب نمونه‌ها را از نیمه دوم کتاب، یعنی فصل چهارم، برگزیده‌ام. دلیل این‌گزینش نیز این بوده که با توجه به منابع در دسترس، فقط حدود صدوپنجاه صفحه از همین فصل را با منابع تطبیق داده‌ام. بنابراین، نمونه‌های این بخش، ممکن است لزوماً در مورد سایر فصل‌ها صدق نکنند. نکته دوم هم اینکه تمامی نکات روش‌شناختی گفته شده در بخش‌های پیشین، وجهی اخلاقی نیز دارند. چنانکه در مورد این کتاب نیز می‌بینیم، بی‌اطلاعی نویسنده از مباحث روش‌شناختی تحقیق و به‌ویژه استاد، افزون بر خطاهای روش‌شناختی، خطاهایی اخلاقی را نیز پدید آورده است که برخی از آن‌ها مشابه انتحال و حتی شایسته پیگیری قانونی‌اند. در ادامه، این بی‌اخلاقی‌ها را در چند دسته ارائه خواهم کرد:

الف - نخستین نکته در استنادات این کتاب، نقل قول‌های پی‌درپی و طولانی و غیبت نویسنده از متن است. مثلاً از صفحه ۲۱۴ که آغاز بحث درباره نظریه‌های ادبی است تا صد صفحه پس از آن، ردی از نوشتار خود نویسنده کتاب نمی‌توان یافت، مگر در کم‌تر از ده صفحه و آن هم به‌طور پراکنده و کمرنگ. باقی مطالب همگی رونویسی‌های پیاپی از منابع مختلف و از جمله درسنامه‌های ترجمه شده به فارسی‌اند. مثلاً مطالب بخش فرمالیسم روسی (از صفحه ۲۵۶ تا ۲۶۵) یا هرمنوتیک (از صفحه ۲۲۵ تا ۲۳۳)، گذشته از چند سطر پراکنده، همگی رونویسی کامل از چند کتاب در حوزه نظریه ادبی است که پشت سرهم به یکدیگر چسبانده شده‌اند. این رونویسی تا حدی است که حتی زیرعنوان‌های بخش مربوط به فرمالیسم نیز همان زیرعنوان‌های کتاب *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر* است.

این رونویسی‌ها یا به اصطلاح «استنادها» گاه چنان طولانی شده‌اند که نویسنده کتاب همان دخالت جزئی و چند سطری را نیز فراموش کرده است. مثلاً یکی از این رونویسی‌ها در «نقد کهن الگویی» از صفحه ۳۱۱ آغاز می‌شود و بدون وقفه تا صفحه ۳۱۶ ادامه می‌یابد؛ یعنی نزدیک به پنج صفحه رونویسی کامل از یک کتاب و بدون کمترین دخالت نویسنده. گفتمنی است سایر صفحات این بخش نیز همچون بسیاری از دیگر بخش‌ها، رونویسی از منابعی دیگرند. خود این رونویسی‌های مکرر و طولانی (حتی با ارجاع به منابع) به دلیل

غیبت نویسنده، به تنهایی اشکالی روش‌شناختی و حتی اخلاقی‌اند، اما نکته آنجاست که اغلب این رونویسی‌ها بدون گیومه‌اند؛ چنانکه گویی تمامی آنها محصول دست نویسنده کتاب یا دست‌کم بازنویسی و نقل به مضمون از منبع اصلی‌اند. مثلاً در همین مثال آخر، پس از نقل قولی طولانی و بدون گیومه از یک منبع و ارجاع به آن، نزدیک شش صفحه مطلب بدون گیومه داریم که فقط در پایان به گورین و همکاران ارجاع داده شده است. این حالت در مواقعی رخ می‌دهد که پاراگراف آخر یا سطرهای آخر، بازنویسی مطالب گورین و همکاران و یا نقل به مضمون از آن باشد. اما در اینجا همه مطالب غیر از دو سطر نخست، کلمه به کلمه از گورین و همکاران (۱۳۸۳) رونویسی شده است. همین شیوه را در اغلب صفحات فصل چهارم می‌توانیم ببینیم. اینکه نویسنده در استناد به منابع به شیوه‌ای عمل کرده که ما هنگام خواندن کتاب، مرز میان نوشته‌های وی و نقل قول‌ها را گم می‌کنیم، و در تشخیص این مرز مهم با ابهام مواجه می‌شویم، از لغزش‌های روش‌شناختی با ابعاد اخلاقی گسترده است که در دستورالعمل‌ها و آیین‌نامه‌های اخلاق پژوهش جزو سرقت‌های علمی دسته‌بندی شده‌اند.^۳

ب- اما از میان رفتن مرز میان نویسنده و منابع، شکل‌هایی عامدانه‌تر و غیراخلاقی‌تر نیز دارد. در بسیاری از این استنادات که همگی هم به‌رغم رونویسی شدن، بدون گیومه‌اند، تغییراتی در متن منبع داده شده تا اندکی از رونویسی محض فاصله بگیرد. این تغییرات دو گونه‌اند که نمونه‌هایی از آنها در جدول‌های شماره ۱ و ۲ آمده است. نخستین گونه، تغییراتی است صوری، بی‌اثر و بدون حضور موثر نویسنده کتاب. در این نوع تغییرات، نویسنده یا در نقش یک گزینش‌گر ظاهر می‌شود و بخش‌هایی گزینشی از متن منبع را رونویسی می‌کند و یا برخی کلمات و عبارات بی‌اهمیت در متن منبع را حذف و عباراتی مترادف و را جایگزین آنها می‌کند که نتیجه‌اش تغییراتی صوری و بی‌اثر در متن منبع است. دو نمونه از این تغییرات صوری و غیراخلاقی را در جدول ۱ می‌بینیم.

جدول ۱. رونویسی با ارجاع، بدون گیومه و با تغییرات اندک و بی‌اثر

متن منبع	متن کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی
<p>مفهوم محوری در نظریهٔ لکان راجع به ادراک انسان این است که ناخودآگاه که همهٔ عوامل وجود انسان را مهار می‌کند، مانند زبان ساختارمند است [...] لکان می‌گوید محتویات ناخودآگاه به شدت از زبان، و به‌خصوص ساختارِ زبان متأثر است (کلیگز، ۱۳۸۷: ۱۱۵).</p>	<p>(ص ۳۰۰): مفهوم محوری در نظریهٔ لکان دربارهٔ ادراک انسان این است که ناخودآگاه- که شکل‌دهنده و اثرگذار بر همهٔ ابعاد وجود انسان است- مانند زبان ساختارمند است. لکان می‌گوید محتویات ناخودآگاه به شدت از زبان و به‌خصوص ساختارِ زبان متأثر است.</p>
<p>هم در روانکاوی فروید و هم در روان‌کاوی لکان، حالت «طبیعی» اتصال مادر و فرزند به‌منظور شکل‌گیری فرهنگ، باید شکسته شود. کودک باید از مادرش جدا شود، هویتی مستقل را بوجود آورد [...] این جدایی، نوعی فقدان را در پی دارد (کلیگز، ۱۳۸۷: ۱۱۵).</p>	<p>(ص ۳۰۱): هم در روانکاوی فروید هم در نظریهٔ لکان، برای شکل‌گیری فرهنگ، حالت طبیعی اتصال مادر و فرزند باید شکسته شود، کودک باید از مادرش جدا شود و هویتی مستقل بیاید. این جدایی، نوعی فقدان را در پی دارد.</p>

اما گونهٔ دوم، شامل مواردی است که در آنها نقل قولی بدون گیومه داریم ولی نویسندهٔ کتاب، یکی دو سطر اول را اندکی تغییر داده و از سطرهای بعد، کم‌کم و بدون مرزی شفاف، رونویسی مستقیم و همچنان بدون گیومه آغاز می‌شود. در اینجا هم ارجاع پایانی ظاهراً به نقل به مضمون در پاراگراف و سطرهای آخر اشاره دارد در حالی که در حقیقت، کل این نقل قول، رونویسی از منبع است ولی چنین می‌نماید محصول دست نویسنده است. دو نمونه از این گونه رونویسی‌ها در جدول ۲ آمده است:

جدول ۲. رونویسی با ارجاع، بدون گیومه و با تغییرات بی‌اثر فقط در سطور ابتدایی

متن منبع	متن کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی
<p>در واقع نخستین نظریه‌پردازان و سیاست‌مداران کلاسیک مارکسیست نظریه زیبایی‌شناختی جامعی بوجود نیاوردند و نقد مارکسیستی دقیقی را پی نریختند. انجام این وظیفه برعهده مارکسیست‌های «غربی» گذارده شد که در دهه ۱۹۲۰م. کار سر و شکل دادن به نقد و نظریه زیبایی‌شناختی مارکسیستی را آغاز کردند. «مارکسیسم غربی»، مارکسیست‌های اروپای قاره‌ای مانند گنورک لوکاج، برتولت برشت، ارنست بلوخ، و مکتب فرانکفورت، و نیز مارکسیست‌های امریکایی و انگلیسی را در برمی‌گیرد [...] (مکاریک، ۱۳۸۳: ۴۱۰).</p>	<p>(ص ۲۷۳-۲۷۴): اختلاف نظر در طرفداران مارکسیسم در دوره بعد از مارکس به‌شدت رو به فزونی گذاشت و از هر گوشه‌ای نظریه مارکس شکل گرفت. باید پذیرفت که اگرچه طراحان این نظریه تأثیرگذار، نظریه‌پردازان و سیاست‌مداران کلاسیک مارکسیست بودند، اما آن‌ها هیچ‌گاه نتوانستند نظریه زیبایی‌شناختی جامعی را به وجود آورند و روش‌های نقد دقیقی را پی‌ریزی کنند. از این رو انجام این وظیفه برعهده مارکسیست‌های «غربی» گذارده شد که در دهه ۱۹۲۰م. کار سر و شکل دادن به نقد و نظریه زیبایی‌شناختی مارکسیستی را آغاز کردند. «مارکسیسم غربی»، مارکسیست‌های اروپای قاره‌ای مانند گنورک لوکاج، برتولت برشت، ارنست بلوخ، و مکتب فرانکفورت، و نیز مارکسیست‌های امریکایی و انگلیسی را در برمی‌گیرد [...] [...].</p>
<p>ایدئولوژی‌ها تأمین‌کننده همه اصطلاحات و فرضیات و چهارچوب‌هایی هستند که افراد برای فهم فرهنگشان به کار می‌برند و «ایدئولوژی هرآنچه را که افراد به آن اعتقاد دارند و بر مبنای آن عمل می‌کنند، تأمین می‌کند». به باور مارکس، ایدئولوژی- که خودش هم جزئی از روساخت و محصول زیرساخت اقتصادی به‌شمار می‌آید- در خدمت توجیه آن زیرساخت است. ایدئولوژی‌های موجود در نظام سرمایه‌داری شیوه تولید سرمایه‌داری را توضیح می‌دهند، توجیه می‌کنند و مورد تأیید قرار می‌دهند [...] (کلیگز، ۱۳۸۷: ۱۷۵).</p>	<p>(ص ۲۷۰): همان‌گونه که اشاره شد، دو اصطلاح کلیدی مارکسیسم «زیرساخت» و «روساخت» است و یکی از این روساخت‌ها، ایدئولوژی است که در واقع تأمین‌کننده همه اصطلاحات و فرضیات و چهارچوب‌هایی است که مردم برای درک درست از فرهنگشان به کار می‌گیرند و «ایدئولوژی هرآنچه را که افراد به آن اعتقاد دارند و بر مبنای آن عمل می‌کنند، تأمین می‌کند». به باور مارکس، ایدئولوژی- که خودش هم جزئی از روساخت و محصول زیرساخت اقتصادی به‌شمار می‌آید- در خدمت توجیه آن زیرساخت است. ایدئولوژی‌های موجود در نظام سرمایه‌داری شیوه تولید سرمایه‌داری را توضیح می‌دهند، توجیه می‌کنند و مورد تأیید قرار می‌دهند.</p>

در ستون سمت راست جدول ۲، نخستین بخش (حروف خوابیده) نوشته احمد خاتمی، بخش دوم (خط‌کشی شده) جملات منبع با تغییراتی صوری (مانند نمونه‌های جدول ۱)، و بخش سوم نیز آغاز رونویسی کامل از منبع است که در نمونه دوم تا دو صفحه بعد، بی‌وقفه و بدون گیومه ادامه می‌یابد و فقط در پایان، ارجاعی به منبع آمده است.

ج- اما اگر یک گام از اینها فراتر رویم، به نمونه‌هایی از رونویسی بدون ارجاع می‌رسیم. در این موارد نه تنها گیومه و مرز نویسنده و منبع نداریم، بلکه حتی ارجاعی به منبع مطالب رونویسی شده نیز دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر، نویسنده صریحاً نوشته دیگران را به نام خود زده است. این بخش‌ها اغلب به‌شکلی که در بند پیشین دیدیم تغییراتی صوری نیز داشته‌اند. دو نمونه از این خطاهای اخلاقی در جدول ۳ آمده است:

جدول ۳. رونویسی با تغییرات بی‌اثر و بدون ارجاع

متن کتاب درس‌گفتارهای نقد ادبی	متن منبع
(ص ۲۶۷): آنچه به اجمال می‌توان گفت آن است که مارکسیسم اصولاً نگاهی تاریخی-ماتریالیستی به جهان دارد و جهان و تاریخ را نتیجه بهره‌مندی و به‌کارگیری انسان از ابزارهای مادی می‌داند. آنها همه تغییرات را در شئون مختلف اجتماعی محصول کار انسان با ابزارهایی می‌دانند که در اختیارشان هست. به اعتقاد مارکسیست‌ها نحوه روابط اجتماعی و گروه‌های اجتماعی وابسته به عمل انسان و ابزارهای تولید است و روابط تولید، تعیین‌کننده چگونگی ارتباط افراد با یکدیگر و با اجتماع است.	نظریه مارکسیستی اساساً دیدگاهی تاریخی - ماتریالیستی به جهان دارد؛ این نظریه [...] تأکید می‌کند که جهان و تاریخ ما محصول نحوه استفاده انسان از ابزارها برای ایجاد فرهنگ مادی‌ای است که در آن بسر می‌برد. [...] کل تغییرات اجتماعی [...] را در نهایت، کاری که افراد با ابزارهایشان انجام می‌دهند تعیین می‌کند. [...] از دیدگاه ماتریالیست تاریخی، آنچه هر گروه اجتماعی را شکل می‌بخشد نحوه کار آن افراد با ابزارشان است یا به عبارت دیگر، منوط به نحوه عمل انسانی و نیروهای تولید است (کلیگر، ۱۳۸۷: ۱۷۲).
(ص ۲۲۲-۲۲۳): تاریخ نقد و بلاغی در قرن حاضر به سه دوره تقسیم می‌شود: سنتی، انتقالی و معاصر. روش سنتی به سه معنا تاریخی است: اول اینکه سنت‌گرایان اغلب ترجیح می‌دهند که کلام شفاهی مربوط به زمان گذشته را تحلیل کنند؛ دوم اینکه روی زندگی نامه نویسنده و گوینده و تاریخ زمان شکل‌گیری سخن تأکید می‌کنند و سوم اینکه برای نوشته‌های کلاسیک اهمیت ویژه‌ای قائل هستند.	تاریخ نقد رتوریک در این سده، سه دوره را از سر گذرانده است: دوره سنتی، دوره گذار و دوره معاصر. [...] رویکرد سنتی [...] در سه درجه، رویکردی تاریخی به‌شمار می‌آید. اول اینکه سنت‌گرایان غالباً ترجیح می‌دهند به تحلیل کلام مربوط به گذشته و عمدتاً [...] ارتباط شفاهی پردازند؛ دوم اینکه آنان توجه خود را به بررسی زندگی‌نامه فرستنده و نیز دوره‌های زمانی‌ای معطوف می‌کنند که هم بر گفتمان تأثیر می‌گذارند و هم از آن تأثیر می‌پذیرد؛ و سوم اینکه آنان شالوده‌های نظری کار خود را در [...] آرای کلاسیک [...] جستجو می‌کنند.
سنت‌گرایان، نقد بلاغی را به‌عنوان مطالعه کلامی که عمداً هدفش نفوذ در شنونده است در نظر می‌گیرند. به این دلیل، به مطالعه نمونه‌های بلاغی مهم مانند خطابه‌های عمومی می‌پردازند که هدف و تأثیرشان را بتوانند از نظر تاریخی نقد و بررسی کنند. آنها اهمیت ویژه‌ای به گوینده یا نویسنده می‌دهند. منتقدان دوره انتقالی با برخی از عقاید اصلی سنت‌گرایان موافق و برخی دیگر مخالف هستند. آنها با تأکید زیاد روی گوینده مخالف هستند و عقیده دارند که درک منتقد به‌عنوان شنونده کلام در نقد آن بسیار موثر است [...] منتقدان خوب، آنهایی هستند که عناصر و اشکال هنر	سنت‌گرایان نقد رتوریک را مطالعه و بررسی کلامی می‌دانند که به‌طور آگاهانه اقناعی است. به همین دلیل، آنها به تحلیل ژانرها و مدل‌های رتوریک تثبیت شده‌ای -مانند خطابه‌های عمومی- می‌پردازند که اهداف و پیامدهای آنها را می‌توان به نحوی تاریخی بررسی و برآورد کرد. [...] آنان اولویت را به فرستنده می‌دهند [...].

<p>گذرگرایان بسیاری از اصول بنیادین سنت‌گرایان را مورد حمله قرار می‌دهند و درمقابل، در بسیاری از این اصول با آنها اشتراک نظر دارند. [آنها ...] به انتقاد از تأکید بر گوینده برمی‌خیزند. [...] و [به استدلال و توانایی گوینده در تأثیرگذاری بر مخاطب توجه دارند [...]] ناقدان خوب کسانی هستند که عناصر، اشکال و پویایی فن رتوریک را کشف و توصیف می‌کند. [...] با اینکه گذرگرایان توجه‌شان بیشتر معطوف به نیت است تا به تأثیر کلام، اما در این باور با سنت‌گرایان هم‌رأی‌اند که نقد رتوریکی به بررسی کلامی می‌پردازد که آگاهانه در اقتناع مخاطب می‌کوشد. هم‌چنین آنها از حیث فقدان یک روش‌شناسی اصیل نیز با سنت‌گرایان مشترک‌اند.</p> <p>در نقد رتوریکی معاصر رهیافت واحد و یکپارچه‌ای وجود ندارد. رهیافت‌های معاصر به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: رهیافت‌هایی که کثرت‌گرایی را [...] می‌پذیرند و رهیافت‌هایی که به امکان وجود یک تعریف واحد [...] باور دارند (مکاریک، ۱۳۸۸: ۳۶۷-۳۶۸).</p>	<p>بلاغی را کشف می‌کنند، درحالی‌که منتقدان دوره میانی (انتقالی) بیشتر علاقه‌مند به هدف کلام هستند تا تأثیر آن روی شنونده. در این نظر که تمام هدف گوینده از کلامش تأثیرگذارند بر شنونده است با سنت‌گرایان، مشترک هستند. نقطه اشتراک دیگر آنها با سنت‌گرایان نداشتن یک شیوه منحصر به فرد است، به این شکل که قادر به ارائه دادن اصول خاصی برای تجزیه و تحلیل متون به روش بلاغی نیستند.</p> <p>در دوره معاصر، روش واحدی برای نقد بلاغی وجود ندارد. برخی به چند قطبی بودن این نوع نقد و برخی دیگر به امکان وجود یک تعریف برای آن معتقد هستند.</p>
---	--

البته به همه آنها باید ارجاعات جعلی به یک منبع و یا به شماره صفحات آن را هم بیفزاییم (مانند صفحات ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۶۴، ۳۱۱).

آنچه در بخش‌های گذشته درباره موضوعاتی چون تداخل منبع‌ها، مفاهیم و اصطلاحات گفته شد همگی با همین رونویسی‌های غیراخلاقی آمیخته‌اند؛ مانند درهم‌آمیختگی نگاه قرن بیستمی و سستی به نقد اخلاقی یا بلاغی که پیشتر در مورد آن گفتم. برای نمونه، نخستین صفحه از بخش «نقد اخلاقی فلسفی»، رونویسی از گورین و همکاران (۱۳۸۳) است و صفحه دوم به بعد نیز رونویسی از اسکات و الیوت (۱۳۴۸)؛ هر دو هم رونویسی‌هایی از نوع ب، یعنی تغییراتی غیرشفاف در چند سطر آغازین. همین رونویسی‌ها و غیاب نویسنده موجب شده تا صفحه اول این بخش، رنگ و روی سستی و صفحه دوم، رنگ و بوی قرن بیستمی بیابد و موضع اولیه نویسنده کتاب نیز در این میان هیچ نقشی نداشته باشد؛ گویی اصلاً نویسنده‌ای در میان نیست.

به هر روی، این مطالب نشان می‌دهند که پایبندی به اصول روش‌شناختی استناد شاید بتواند تا حدی از این نوع بی‌اخلاقی‌ها - دست‌کم بی‌اخلاقی‌های سهوی جلوگیری کند؛

هرچند پرهیز از مواردی عامدانه همچون گونه‌های ب و ج در سطرهای بالا نیازمند تعهدات اخلاقی نویسندگان و پژوهشگران و برخورد حقوقی نهادهای مربوطه است.

۵. نتیجه‌گیری

اگرچه امروزه استناد و ارجاع، یکی از مولفه‌های اعتبار پژوهش‌های دانشگاهی محسوب می‌شود، نباید از یاد برد که در مطالعات ادبی آنچه بیش از خود استناد یا شیوه‌نامه‌های صوری آن اهمیت دارد، روش‌شناسی استناد است. یکی از ویژگی‌های گفتمان دانشگاهی به‌ویژه در حوزه ادبیات، همین مرزبندی روشن میان گفته‌های نویسنده و مطالب نقل شده از منابع است. نویسنده کتاب *درس‌گفتارهای نقد ادبی*، که خود را نویسنده مقدمه و حواشی کتاب نامیده است، به این اصول روش‌شناختی بی‌توجه بوده و همین عامل موجب راهیابی خطاهایی بنیادین به کتاب شده است. بی‌توجهی به تفاوت میان رویکرد منابع مختلف به نظریه‌ها و همچنین تفاوت میان تلقی‌های مختلف از مفاهیم و اصطلاحات، این کتاب را به ورطه یکسان‌نگاری افکنده است؛ هم در حوزه مفاهیم تخصصی و هم در حوزه منابع. اما وجه دیگری از این خطاها را در بی‌اخلاقی‌های موجود در این کتاب می‌توان یافت؛ غیبت کامل نویسنده دست‌کم در نیمه دوم کتاب و رونویسی‌های غیراخلاقی و پی در پی وی از منابع مختلف با ارجاعاتی غیردقیق، جعلی و گاه حتی بدون ارجاع. اما شاید یکی از مهم‌ترین لغزش‌های اخلاقی نویسنده روی آوردن به نگارش کتاب در حوزه‌ای است که تخصص و مطالعه‌ای در آن نداشته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. بخشی دیگر از خطاهای استنادی ناشی از موضع انفعالی نویسنده به خلط میان نظریه‌های معطوف به «نقد» و «خلق» ادبیات بازمی‌گردد که موجب شده آگزیستانسیالیسم و سوررئالیسم همانقدر نظریه ادبی پنداشته شوند که فمینیسم. برای پرهیز از طولانی شدن کلام، از شرح این خطای روش‌شناختی درمی‌گذرم.
۲. نویسنده کتاب، خود، در مقدمه یکی از آسیب‌های نقد ادبی را استفاده از ترجمه آثار ذکر کرده است (خانمی، ۱۳۹۶: ۵).

۳. براساس دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی و مصادیق تخلفات پژوهشی، مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری، یکی از مصادیق سرقت علمی عبارت است از: «کپی نمودن جملات "کلمه به کلمه" یا مونتاژ نمودن پاراگراف‌ها "جمله به جمله" از منابع گوناگون، علی‌رغم اشاره به مأخذ آنها در انتهای هر جمله یا پاراگراف».

کتاب‌نامه

- اسکات، ولبور؛ الیوت. تی. اس. (۱۳۴۸). *دیدگاه‌های نقد ادبی*، ترجمه فریبرز سعادت، تهران: امیرکبیر.
- ایگلتون، تری (۱۳۹۸). *رویداد ادبیات*، ترجمه مشیت علایی، تهران: لاهیتا.
- خاتمی، احمد (مقدمه و حواشی) (۱۳۹۶). *درس‌گفتارهای نقد ادبی استاد عبدالحسین زرین‌کوب*، تهران: پایا.
- دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی و مصادیق تخلفات پژوهشی (۱۳۹۳). وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- طاهری، قدرت‌الله (۱۳۹۷). «جستجوی امر ناموجود: مقدمه‌ای بر دلایل فقدان نظریه و نظام نقد ادبی در ایران»، *نقد و نظریه ادبی*، ش ۵، ص ۶۹-۹۴.
- کارول، نونل (۱۳۹۳). *درباره نقد: گذری بر فلسفه نقد*، ترجمه صالح طباطبایی، تهران: نی.
- کلیگز، مری (۱۳۸۸). *درسنامه نظریه ادبی*، ترجمه جلال سخنور، الهه دهنوی و سعید سبزیان، تهران: اختران.
- کوش، سلینا (۱۳۹۶). *اصول و مبانی تحلیل متون ادبی*، ترجمه حسین پاینده، تهران: نیلوفر.
- گورین، ویلفرد ال. و دیگران (۱۳۸۳). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.
- محمدی کله‌سر، علیرضا (۱۳۹۷). «نقد کاربرد نظریه ادبی در مقالات پژوهشی (با تأکید بر روایت‌شناسی ساختارگرا)»، *فصلنامه نقد ادبی*، ش ۴۲، صص ۱۴۹-۱۷۲.
- مکاریک ایرنا ریما (ویراستار) (۱۳۸۵). *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- موران، برنا (۱۳۸۹). *نظریه‌های ادبیات و نقد*، ترجمه ناصر داوران، تهران: نگاه.
- هرمن، دیوید (۱۳۹۱). «روایت‌شناسی ساختارگرا»، *دانشنامه روایت‌شناسی*، گردآورنده و ویراستار: محمد راغب، تهران: علم.

روشن‌شناسی و اخلاقِ استاد ... (علیرضا محمدی کله‌سر) ۴۵۷

Belsey, Catherine (2011). *A Future for Criticism*, Oxford: Wiley-Blackwell

Barry, Peter (2009). *Beginning Theory: An Introduction to Literary and Cultural Theory*, 3th edition, Manchester: Manchester University Press.

Waugh, Patricia (ed.) (2006), *Literary Theory and Criticism*, New York: Oxford University Press.

